

می خواستم دربارهٔ نکته‌هایی که دوستان در پای مطلب پیشین مطرح کرده‌اند چند کلمه‌ای بنویسم و مثلاً بگویم که من یا غرب نمی‌ستیزم و بسی چیزها را در آن می‌ستایم و قدر می‌نهم بلکه اصلاً با ستیز میانه ندارم ولی کفر بزرگ دوره خویش را خودباختگی می‌بینم. ولی امروز خبری از بخارا رسید که دنیای اندیشه‌هایم را به هم ریخت. هر بار که می‌آیم غرق شوم در این لب‌ت و لعل‌ها و بگو مگوهای ایرانی یکباره حادثه‌ای پیش می‌آید که دنیای غالباً فراموش شده آسیای میانه را به رخ می‌کشد. راستی این است که ما آسیای میانه را که مادر فرهنگ ماست کم به یاد می‌آوریم. ولی اگر ما به یاد نیاوریم چه کسی از این سرزمین غریب افتاده بی‌پناه یاد خواهد کرد. ما غرق در گرفتاریمان با غریبیم.

بخارای ما بخارای است که از شعر و افسانه و تاریخ می‌شناسیم اگر بشناسیم. ما هیچ یک بخارا را ندیده‌ایم و تاریخ امروز و دیروز نزدیک آن را نمی‌شناسیم. هنوز این سخن ۲۷ - ۲۸ سال پیش جعفریان معتبر است که همان زمان‌ها در مجله تماشا خوانده بودم. سرمقاله بود یا مقاله‌ای سیاسی درست یادم نیست اما سخن هنوز همانطور که خوانده‌ام به یادم هست و بسیار به آن برگشته و بدان استناد کرده‌ام. او گفته بود یا از کسی نقل کرده بود که: ما مردم غرب آسیا غرب اروپا را بهتر از غرب آسیا و همسایگان دیوار به دیوار خود می‌شناسیم. می‌دانیم که چه رمان تازه یا فیلم تازه حتی درجه سه و چهاری و با مجله نوی در غرب اروپا در آمده و کدام موج

بخارای شریف سماه طره مدائن دولت طره عالم

ИЙ-ИЖТИМОЙ, МАЪНАВИЙ-БАДИЙ ҲАФТА

АНОМА
(ИЛЛОҲИЙ НАҚТИ БИЛДН)
Харов Саҳарлик Ифтир

БУХОРОИ ШАРК ПИРЛАРИ
МИЁНКОЛИЁНЛИК ХЎЖА ШОФБОЗ

КАН

● سر لوحه نشریه بخارای شریف

نوی در آن جا اعتبار یافته و حتی چه غذای تازه‌ای به بازار عرضه شده ولی نمی‌دانیم نویسنده معتبر و درجه اول همسایه عرب یا فارسی زبان ما کیست و از چه می‌نویسد. خیال می‌کنم حتی از روسیه هم با همه چاپگرایی‌ها و چاپ‌نمایی‌ها مان چیز چندانی نمی‌دانستیم و هنوز هم نمی‌دانیم.

بخارای شریف نام هفته‌نامه‌ای است که برای همه فارسی زبانان آسیای میانه آشناست. روزنامه ترقی خواهی که مقام نخستین نشریه تاجیک زبان را یافته است. از زمان چاپ اولین نسخه آن در ۱۹۱۲ بیشتر از ۹۰ سال می‌گذرد. بعد از فروپاشی نظام برادر بزرگ احیا شد و بنیاد خوشنام «آفتاب سفدیان» آن را ارگان خود ساخت. حالا خبر می‌رسد که این تنها نشریه فارسی زبان بخارا دیگر به فارسی نمی‌نویسد. مدیرش مدعی است برای روی پا ماندن نشریه‌اش زبان آن را دیگر کرده است. من باور نمی‌کنم. اما باور دارم که مردم بخارا در تنگدستی غریبی به سر می‌برند. روزنامه خریدار ندارد گویا. شاید هم حرفی که خریدار داشته باشد نمی‌زند و نرسیده است. اما برای شهری چون بخارا نشریه فارسی نداشتن معناها دارد. پرسش من این است که اگر فرض گیریم که تنها مشکل بخارای شریف مشکل مالی بوده است چرا ما در ایران بی‌خبر ماندیم؟ مگر خرج انتشار یک هفته نامه چهار صفحه‌ای در بخارا چقدر بود که این منبر گرانبها را به ارزانی وا گذاشتیم و ختم نشر فارسی را در عزیزترین فرهنگشهر فارسی اعلام کردیم؟ امروز

БУХАРА BUKHARA BUCHARA بخاره

ایران خواه ناخواه مرکز زبان فارسی و پررونق‌ترین میدان نشر فارسی است. چرا بی خبر ماندیم از آنچه بر اهل بخارا می‌رود؟ ایرانیان مقیم اروپا کجا می‌روند؟ ثروتمندان ایرانی به کدام فرهنگ پروری مشغول‌اند؟ انجمن‌های بی‌شمار ایرانی به کدام ایران و فرهنگ فارسی توجه دارند؟ نویسندگان ایرانی از کدام تب و تاب و درد و درمان بخارا باخبرند؟ اصلاً روی نقشه می‌توانند آن را نشان دهند؟ ما چشم خود را بسته‌ایم تا پس از زوال اهل بخارا میراثیه بسراییم؟ ما چگونه مردمی هستیم که از کمک و اقدام که هیچ از شناخت و همدلی با بخارا نیز در ما نشان نیست؟